منوچهرجمالی

زال زر
وحق به سرپیچی

زال زرورستم ، برضدِ« جهادِ دینی»
زرتشت ، بنیاد گذار« جهادِ دینی»
« ارج ِانسان » درفرهنگ سیمرغی
مفهومیست که بنیاد ِ« سکولاریته»
و« حقوق بشر» است

رسالتی را که سیمرغ ، **خدای** ایران ، « **هو دای** » ، یا « **دایه به** » به هرانسانی داده است ، **رسالت گوهری و ذاتی و جداناپذیر ازهرانسانی است** ، وهیچ انسانی ، نمیتواند وحق ندارد ، آن رسالت را، به دیگری واگذارکند . هرکسی ، مستقیما این رسالت را ، ازخدا یا سیمرغ دارد ، و به عبارت بهتر، **او مُرسلیست (فرستنده ای) که درهرکسی ، رسول خودش (فرستاده) نیز هست** . دایه به ، به هرانسانی ، این رسالت بزرگ را میدهد که : **یکی آزمایش کن از روزگار** ، و هیچ انسانی ، نمیتواند این رسالت بزرگ را، که « **ارج** » را به انسان میدهد ، ازدوش خود بیفکند ، و به دوش دیگری ، به دوش یک مرجع تقلید ، به دوش یک رهبر، به دوش یک پیامبر بیاندازد . « خود را درگیتی آزمودن »

، همان « ازنو زاده شدن خود درزندگی کردن درگیتی » ، همان « کاویدن و یافتن ِ گنج نهفته درخودو بیرون آوردن ازکان وجود خود درگیتی » ، و همان « درجستجو، بینش نهفته در خود را پدیدارساختن »، و همان « حفر ِ کاریز، یا فرهنگ درخود ، برای برآوردن آب زندگی درگیتی ازتاریکیهای وجود خود » است .

« ارج انسان » ، درزایش بینش حقیقت ازخود ، در جستجو و آزمایش درگیتی و روزگار(زمان) است .

این بُنمایه ارج (**dignity+Wuerde**) و امتیاز هرانسانی است که گوهرو فطرت یا طبیعت وطینت اوست . ارج ، دانه شدن خدا در تخم هستی انسان، گنج شدن خدا در زیر زمین وجودانسان ، بُن شدن روینده بینش وزندگی وشادی ، در خاک وجود خود ِ انسان ، سرچشمه آب شدن درهستی خود ِ انسان است . « خدا درانسان » ، گنج نهفته درانسان ، فرهنگ(چشمه آب زندگی) ودین(زایندگی بینش) ناپیدا درهستس خود ِانسانست . « ارج یا **areja** » یکی از نامهای سیمرغست **.** درکردی به « خیزران » که نوعی از« نی» باشد ، « **ئـارج** » گفته میشود ، و ارژ= ارز نامیست ، که درفارسی، به درختان« **سـرو**» و « **صـنـوبـر**» و « **انـار**» ، داده شده است ، چون هرسه درخت، اینهمانی با سیمرغ دارند . مثلا به سرو ، **اردوج** (ارتا+ وج = زهدان سیمرغ) ، یا **پـیـرو** (که نام **خوشه پروین** درکردیست ، و مجموعهِ« بهمن وارتا » است ، ویا **وُهل** (وهو+ ال = ال ِ به = سیمرغ) گفته میشود (فرهنگ گیاهان ، ماهوان) . صنوبر، که « سن + ور= زهدان سیمرغ » است، و اسپندار(سپنتا + دار) و شجرة الحور (هور= اهوره = اور= ابر) نیز نامیده میشود . مثلا به کرگدن، بواسطه شاخی که دربینی دارد ، هم ریما (شاخ یا نی) و هم ارج (که همان نی) باشد، گفته میشود. **هرانسانی ، ارجمند است ، چون دربُن هرانسانی ، گنج نهفته ، یا بهمن و ارتا (سیمرغ) هست** .

بُن ِ هرانسانی، کاریز، یا فرهنگست ، چون فرهنگ ، نام سیمرغست . **بُن ِهرانسانی ، دین است ، چون « دین» ، نام سیمرغ است که اصل زایندگی بینش حقیقت وارزش (ارز=**

ارج) درانسانست. مسئله بنیادی هرانسانی ، کندن وکاویدن و جستن و آزمودن و گمانه زدن ، این گنج ، این کاریز، وزایانیدنِ این بینش ازخود ، و پدیدارساختن این آب زندگی و یا بینش ، برای بارورساختن و بهشت ساختن و آباد کردن وزیباساختن گیتی است . این سراندیشه ، به کلی درتضاد با آموزه زرتشت و مفهوم « روشنائی و اصل روشنائی » اوست .

تخم سیمرغ ، که به زمین **افکنده** شد ، جان انسانیست(گنج + کاریز+ زهدان + آهنگ وشیرابه نی)، که در تخم هستی او ، **نهفته و گم شده** است . خدا در این تخم ، « **گُم** » میباشد، یا ناپیدا ونادیدنی است ، ولی با او آمیخته وجفت ، و بُن آفریننده و زاینده و راینده هستی اوست .

انسان دراین تخم فروافکنده ، به « خواری » مینگرد ، و آن را به چیزی نمیشمرد ، و بی ارزش و بیقدر و بی اعتبار وبی مقدار وناچیز میشناسد . همین سراندیشه است که در **داستان زاده شدن زال و دورافکندن او** ، چهره ای بدیعی به خود گرفته است . درست اندیشه « **ارجمندی گوهری**» انسان ، با این پیدایش در « خواری و زبونی و خُردی و بی شگونی وذلت » ملازم همند .

« سیمرغ ارجمند » ، درچهرهِ «خواری و بیمقداری و خُردی و ناچیزی و بی اعتبار» پدیدار میشود ، وازاین روهست که ، « خدا ، درزاده شدن درهرانسانی » ، افگانــه است . بچه نارسیده ایست که ازشکم فروهشته شده ویا فرو افتاده یا ساقط شده است . این ویژگی یا فروزهِ « ارجمندی » ، **این « نهفته بودن بُزرگی درخُـردی » ، این نهفته بودن « دریا درقطره » ،« خورشید در ذره » ، « درخت درتخم »، « شادیِ بینش، در درد زایمان » ، « مردمی کردن درعین مذلّت » ... ... شیوه پیدایش « عظمت سیمرغ » است** . « ارجمند ی » ، در هرکسی ، درهیچکدام ازتجلیاتش (پیدائی ها) ، درگفتارو کردار واندیشه و احساسات ، خود را برای دیگران، **اثبات نمیکند** ، **خود را درهمه پیدایش شدنها ، به رخ دیگران نمیکشد ، تا از دیگران ، گواهی برارزش خود بگیرد . ارزش خود را ، خود، به خود میدهد** . او درهرچه

رخ مینماید ، دراثر پرمعنا و پرچهره بودن ، برغم شناخته شدن ، ناشناس میماند . آنچه ازاو شناخته میشود ، یک معنا و یک چهره و یک جامه اش ، از معانی فراوان و چهره های گوناگون ، و جامه های رنگارنگش هست . به رغم آشکارشدن ، خود را درتمامیش ، فاش نمیکند . اینست که گفته میشود عنقا یا سیمرغ ، ازجهان و ازدیدها ، نهفته است . او درخواری وناچیز ی و دربیمقداری، ارجش، شناخته نمیشود ودرهرانسانی و جانی ، دور افکنده میشود . **او همیشه ، کودک افگانه است** . او درنقص ها ، درکمبود ها و درضعف ها، درفقرها ، درناتوانیها ، سرشاری و غنای خود را میپوشاند . ارجمندی درهرانسانی ، مایه ایست گُم، ولی نابود ناشندنی . سرشاریست، که ناچیزوبیمقدار، مینماید . ولی **« ارجمندی » ، درهرانسانی ، به « خویشتن » ، به گنج نهفته درخود ، به « بهمن و ارتای نهفته درخود » ، به« فرهنگ یا دین ، یا سرچشمه بینش نهفته درتاریکیهای خود»، به « پیمانه ای پوشیده درخود ، که همه چیزها را می سنجد وبه آنها ، ارزش میدهد » که بُن هستی اوهستند ، ارج می نهد** . این « **به خود ارج دادن** » ، ازهمان « ارج = ارتای » درونش میدرخشد ، و پیآیند ، اعتبار وارزشی نیست که قدرتی یا مرجعیتی ، درخارج به او داده باشد یا داده بشود. معیار یا سنجه خوبی او، قدرتی بیرون ازاو نیست . **همین« ارج » یا « ارز» ، سرچشمه همه ارزشهاست** . خوارشماری همه اجتماع وهمه قدرتها وهمه معیارها (فرقان ها) ، یا بی ارزش سازی ارزشهای او دراجتماع ، هیچگاه ازیقین او، به ارجمند بودن خود ، به «سرچشمه ارزش بودن خودش» ، نمیکاهد .

این « **ارج دادن انسان به خود** » ، برغم ناچیزشماری همه اجتماع ، برغم بی ارزش سازی همه اجتماع ، ازهمان« ارتا یا ارز یا ارجی» است که کسی نمیتواند ازاو سلب کند، و بدزدد و به غارت ببرد یا دراو طعمه حریق کند یا دراو مسخ و تحریف کند . « ارج» ، نام قو (غازوحشی) است، که درسانسکریت پرم هنزه **param hamsa** نامیده میشود، و اینهمانی با « روح بزرگ یا

ذات مطلق » دارد . **« ارجمند بودن » و « ارج دادن به خود » ، یقین از« سرچشمه بینش بودن خود» ، یقین از« معیار ارزشهای خوبی وبدی بودن خود » است** . ارجمند بودن ، در اینست که انسان، ارزشگذار، یا ارزش آفرین است ، خودش ، نی = ارج ، وگز، وپیمانه (پاتمان = پاده + مان = مینوی نی) است . با « نی» مانند « گز» ، اندازه گرفته میشد . اینکه سیمرغ ، آزمودن روزگار را ، رسالت زال (انسان) میکند ، حاوی همین مطلب است . آزمایش ، مرکب ازدو واژه **az + maayishn= uz + maayishn** میبباشد . پسوند « مایِشن» ، از ریشه « ما **maa** » است، که به معنای « اندازه گرفتن و پیمودن » است . **az** که همان **aiz** و همان**uz** میباشد، به معنای « نی » است . درکردی و گویشهای گوناگون ، به « من » ، « اَز» گفته میشود و بنا برپلوتارک ، ایرانیها به انسان ، « ئوز» میگفتند . و« ئوز»، نام « نی » است ، که به خداهم اطلاق میشود (نای به) وازاینرو ، زرتشتیها ، به بُت**uzdes** ، گفته میشود . اینهمانی انسان وخدا ، درهمین واژه « ئوز» که به معنای نی است ، روشن میگردد . انسان با کدام نی، با خود یا با خدا ، همه چیز را اندازه میگیرد . انسان با خدائی که دربُن خودش نهفته دارد ، اندازه میگیرد. **سنجه ومعیارانسان ، واحدیست که درآن، خدا با انسان ، اینهمانی دارد.** **انسان، با معیاری میسنجد که « خدا درآن ، با انسان یکی شده است. بُن اندازه گیری یا ارتا فرورد ، بُن هستی اوست »** . هزوارش واژه آزموتن **aazmutan**، پات موتن **paat+mutan** و هره من**hra+man** و فرموتن **fra+ mutan** است . پیشوند های ، پات که پاده (پائیتی= پیت = فیت) و « هره **hra**» به معنای « نی» هستند . پاتمان که پیمان باشد، پیمودن با نی است . نی توخالی را ، به شکل جام وظرف وپیاله بکارمیبرده اند . انسان دربُن وجودش ، « **نای به** را ، که **ارتا فرورد** با شد ، و بقول بندهش **پیمانه گیر** است » دارد . طبعا انسان خودش، بدین علت ، **میتواند** « میزان ومعیار » همه چیز، **بشود** . همچنین بیان اینکه انسان دارای « **خرد سامانده** » هست ، و اجتماع را میتواند نظم و

سامان بدهد ، به علت آنست که واژه « سامان » هم ، به معنای « نی » است(تحفه حکیم موءمن ومخزن الادویه) . « **سـام** » که فرزند خود را ، ازترس از سرزنش اجتماع و دین و خدای حاکم براجتماع ، باید دور بیندازد و درواقع بکُشد ، درست به علت آنکه ازخود ، آهسته آهسته این « سنجه ومعیارو اندازه بودنش » را میزاید ، این نام را یافته است . سام ، که همان « سمن ، سامن و سم » وسامان باشد ،« اصل اندازه» است ، چون اصل « همآهنگ کننده » است . معانی این واژه ها در سانسکریت باقی مانده است .« سم » هنوز درپشتو، به معنای همآهنگی است . نریوسنگ ، که دراثر همآهنگ کردن همه نیروهای ضمیر، انسان را ازنو زنده میکند ، « سم بغ » نیز نامیده میشود که همان واژه « انباز» امروزیست و درکردی به معنای « همآغوشی » است . « **سم بغ** ، یا همبغ » ، « **اصـل همـآفریـنـی** » درفرهنگ ایرانست . **خدایان** ، **فقط درهمآهنگی باهم** ، **میتوانند بیافرینند** .«آفریدن» در « همآفرینی » ممکن است . این سراندیشه بزرگیست که **برضد همه ادیان « تکخدائی = توحیدی »** میباشد . « اصل هم آهنگی = سام = سامان = سمن » ، اولویت بر« کثرت و تعدد » داشت . کثرت و تعدد ، نمیتوانست ، همآهنگ جوئی را نابود سازد . هم آهنگی و اندازه (با هم جنبش کردن) ، نمیگذاشت که کثرت ، برضد هم بجنگند . به عبارت دیگر، « **شرک** » به معنای اسلامی ، نمیتوانست وجود داشته باشد. پیدایش جهان وحکومت و اجتماع ، با **سم بغی= هم خدائی=همآفرینی=همآهنگشوی= انبازشوی** ، ممکن میشد . به همین علت، به انسان «= **مردم = مر+ تخم** » گفته میشد ، چون انسان ، « تخمِ سی وسه خدایان ایران ، یا ردان اشون » است . خدایان ایران ، سی وسه تا بودند که درهم آهنگی باهم دیگر، زمان و گیتی (روزگار) را میآفریدند . در سانسکریت و اژه **a +mara** ، به معنای 1- جفت بچه، 2- عدد سی وسه 3- زیبق ودرافتری ، به عدد سی وسه ، « مر» گفته میشود .

به همین علت، پدرتاجبخشان (دهنده حقانیت به حکومت درایران) ، همین « سام » است . پس معیار وسنجه ، همآهنگسازی نیروهای گوناگون یا دونیرو یا « همزاد = جفت » است ، چون **جفت ، بُـن ِ تعدد و گوناگونی وکثرت است** . واژه « **انــدازه** » دراصل « **هم + تازه = باهم تاختن دونیرویا دواصل**» است . دوچیزکه باهم، در دویدن، همآهنگ شوند، میتوانند « گردونه آفرینش یا یوغ آفرینش » را به جنبش درآورند . جنبش وپیشرفت ، بدون همآهنگی وهماندیشی و همآفرینی ممکن نیست . به همین علت ، تجربه « سام » ، برترین ارزش حکومتی ایران میگردد .**آنـها ، آفرینش را ، درتصویر « جنبش ِ گردونه و خیش، با جفت گاو یا اسب » میشناختند ، نه درتصویر « خدائی که با همه آگاهی وقدرتش ، خلق میکند »** . پس « **انــدازه** » ، « همبغی= سم = همآهنگی = سام » است .

رابطه « ارج انسان » با مفهوم « گناه »

وقتیکه انسان ، خودش میزان ومعیارهست ، خودش ، ارزش میدهد ، خودش نیکی وبدی را معین میکند ، دربرابر کیست که « گناه » میکند ؟ انسان ، هنگامی میزان ومعیاریا سنجه میشود ، که ارتا وبهمن را، ازبُن ِخودش ، بزایاند . **ارزشگذاری ، همیشه با « تغییر دادن ارزش موجود وحاکم » آغازمیشود. انسان، هنگامی خودش میتواند میزان شود، که درآغاز، درمیزان بودن دیگری شک کند و با این شک، میزان را درخودش، بجوید و بیابد . مسئله تنها شک کردن به میزان بودن دیگری نیست ، بلکه باید فراتر از شک برود** . برای تغییر دادن ارزشهای حاکم ، باید به آن ارزشها وقدرتهای پشتیبانش ، اعتراض کرد ، باید ازآنها سرپیچی و سرکشی کرد . درروندِاین سرپیچی وسرکشی است که ارزشهای نو، زاده میشوند . اینست که در درون سام ، کم کم تخم اعتراض و مخالفت برضد خدا ودین حاکم میروید . او

ناگهان دراین شک میورزد که « گناه » کرده است . اگر گناهی کرده است ، این گناه ، کدامست. این چه گناهیست که مجازاتش ، آزردن جان فرزند خود است ؟ « ارج انسان » ، با همین « مسئله شدن پدیده گناه » ، گلاویزو دراین گلاویزی ، میروید و میبالد .
سام ، دراین شک میکند که اساسا « گناهی » داشته باشد ؟
سام ، چرا خدا برای گناهی که من نمیدانم چیست، مجازات میکند؟
سام ، « شیوه مجازات کردن خدا» را درست وسزاوار نمیداند .
خدا نبایستی بدین گونه انسان را مجازات کند . با این سئوال ، تصویر دیگری ازخدا ، درروان او جوانه میزند .
سام دراینکه خدا، برای گناه نامعلوم او ، فرزندش را مجازات کرده است ، در گرداب اندیشه فرومیافتد .
میان « گناه نامعلوم او» با « مجازات کردن او درفرزندش» ، **چه تناسبی است** ؟ و تناسب میان گناه ومجازات است که مفهوم « داد» را مشخص میسازد . اگرمن گناه کرده ام ، چرا فرزندم ، بجای من ، مجازات شود که بی تقصیر است ؟
بالاخره ، اندیشیدن دراین پرسشها وشک ها ، اورا بدانجا میکشاند که **آیا خود این خدا ، گناهکارنیست ؟ که برای گناه کردن ، جان را میآزارد . آیا آنکه جان را میآزارد ، میتواند خدا باشد؟ آیا داور، درهمان قضاوتش ، حق به جلاد بودن دارد ؟** و **رسیدن به چنین پاسخی ، هتک مقدسات شمرده میشد .**
در برخورد سام ، با مسئله « گناه » ، پیوند میان انسان و خدا ، و تصویر انسان وخدا، و بالاخره ،« چگونگی پیوند میان انسانها باهمدیگر دراجتماع » تغییر میکند .

رسالتی که سیمرغ،خدای زال
به انسان میدهد :
« تو در گیتی و زمان ، آزمایشگر میباشی »

درادیان نوری

« انسان ، برای امتحان شدن همیشگی از الاهشان ، به گیتی آمده است »

مجازات شدن، همیشه رد شدن (= رفوزه شدن) در امتحان است . آدم وحوا درتورات، در همان باغ عدن ، از یهوه ، امتحان میشوند، و درنخستین امتحان، که بُن همه امتحانات بعدیست ، رد (رفوزه) میشوند ، و مجازاتشان اینست که ازجشنگاه یهوه ، محروم میشوند، و به عذابگاه یهوه، که گیتی باشد ، تبعید میگردند . درواقع این ، فطرت کلی انسان را معین میسازد ، و رویداد یکباره دریک برهه از زمان نیست . این تصویر حاوی این معناست که انسان درهرعملش ، درهرآنی ، درامتحانست و رفوزه میشود و برغم پشیمان شدن وتوبه کردن ، بازدرعمل بعدی رفوزه میگردد . زندگی ، روند رفوزه شدن همیشگیست . با هیچ توبه ای ازیک عمل گناه آمیز ، « این فطرت» دراو، ازبین نمیرود . **گیتی ، سرای مجازات شدن است** .

« مجازات شدن » ، همیشه ازعهده انجام کار، برطبق میزان وارزشی که قدرتمندی ، خدائی، شریعتی گذارده ، برنیامدن است . **انسان، ازاین پس ، دراجتماع ودر زندگی و درگیتی ، ازاین قدرت ، ازاین خدا ، ازاین شریعت ، امتحان میشود. زندگی کردن ، روند امتحان دادن است . هرقدرتی ، برای تضمین بقای خود ، سازمان امتحان درهمه گستره های زندگی میسازد . تنها در مدرسه ، بدون امتحان نمیشود ، پیش رفت ، بلکه دراقتصاد و سیاست و... باید مرتبا با معیارهائی که آن قدرت گذارده ،امتحان شد، تا حق به موفقیت پیدا کرد** . در بندهش ، نخستین دروغ **مشی و مشیانه**(آدم وحوای زرتشتی) ، همین « ردشدن ازامتحان، دربُن زندگی » است . دراین داستان ، ازانسان ، حتا خواسته میشود که **در « ضمیرنا آگاه و تاریکش » ، نگذارد که اهریمن ، به نا آگاهبودش ، بتازد و اورا اغوا کند** ! چنین کاری ، فوق توانائی هرانسانیست . اینکه اهورامزدا ، مرکزمنحصر به

فرد روشنائیست ، این معنا را میدهد که این دانش یا روشنائی ، معیارسنجش هرعملی و اندیشه ای و گفته ایست(شعار اندیشه نیک و گفتارنیک وکردار نیک ، به معنای آنست که کسی کار نیک میکندو میگوید و میاندیشد ، که طبق خواست ومعیاری که اهورامزدا نهاده، کاربکند و بگوید و بیندیشد) .
کامیابی و امید به رسیدن به جشنگاه خدا (به بهشت ، به رضای او) فقط درقبول شدن دراین امتحانات است . **هرکاری و اندیشه ای و گفتاری، امتحان شدن از دیگری است** . انطباق دادن خود، با ارزشها و خواستهای آن قدرت، و آن خدا، و آن دین یا شریعت ، امتحان پس دادن است . ولی سیمرغ ، خدای زال ، رسالتی وارونه این، به هرانسانی میدهد . **رسالتی که سیمرغ به انسان میدهد اینست که هر انسانی ، روزگار (زمان و گیتی و زندگی) را بیازماید . این توئی که باید بیازمائی ! ای انسان ، این توئی که آزمایشگرو آزماینده ای !** تو به زمان و گیتی گام نمیگذاری ، و تبعید نمیشوی ، که بام وشام ، خدائی یا قدرتی ، ترا امتحان کند، تا درقبول شدن در این امتحانات ، باز درجشن زندگی یا شادی وسعادت ، پذیرفته بشوی . **تو به روزگار نمیروی ، که گیتی و زمان و اجتماع و دین وقدرت ، ترا بیازمایند ، و هرآن، در دلهره رد و رفوزه شدن ، ازجهنم عذاب ، بگذری** . سیمرغ به انسان میگوید : **تو به کردار آزمایشگر، یا آزماینده ، به روزگارمیروی** .
وقتی گیتی و مردمان و مقتدران و عقاید و ... ، میکوشند ترا امتحان کنند ، تواین عمل را وارونه کن ، و تو این مراجع دینی و قدرتمندان ِسیاسی و اخلاقی، این خدایان ، این خدا را، بیازما . نگذار آنها ، زندگی درگیتی را ، دوزخ امتحانات ازتو بکنند، که بام وشام گرفتار اضطراب و دلهره وترس باشی ، ودرهرعمل وفکر وگفته ات ، ازخطر« گناه کردن »، بترسی . وحشت دراثر اینست که انسان نمیداند چه گناهی کرده است . چنین زندگی ، ازتجربه مداوم گناه ، چرکین و آلوده شده است . این زندگی نیست.
تو آزماینده روزگار(زمان وگیتی) بشو ! درتو ، « ارج = نی» ، یا سنجه اندازه گیریست ، که حق و توانائی برای آزمودن

واندازه گرفتن و پیمودن همه چیزها به تو میدهد. آن نی ، منم که خود را درهمه و درتو ، «افشانده ام » . **سیمرغ میگوید من ، مجموعه همه پیمانه ها و اندازه ها و معیارها هستم ، وخودرا افشانده ام ، تا هرانسانی ، خودش به خودی خودش ، پیمانه و اندازه ومعیار باشد . ومن ، چیزی جز همآهنگی این پیمانه ها ومعیارها و اندازه ها باهم نیستم** . به این بُنت که **uz** ئوز هست ، و سنجه اندازه گیری هست ، روبیار، تا این « توی حقیقی تو » ، « این توی بنیادی تو = این ارج تو » بیازماید، و اندازه بگیرد و ارزش بدهد . دراتفاقات تکان دهنده و اضطراب آور زندگی ، درست « این وارونه شدن ، آزماینده ، به آزمایش شونده » ، روی میدهد . آنکه تا بحال مارا امتحان میکرد ، خودش « امتحان پذیر» میشود . آنکه داور بود ، خودش داوری میشود . سنجه ها و داورها ، خودشان سنجیده و داوری میشوند . **انسانی که درمجازات ، آزموده شده (مانند سام) ، ناگهان تحول به آزماینده می یابد** . آنکه برای گناهش در مجازات ، به حساب کشیده میشود ، خودش ، داور محکمه ای میشود، که آن داور و معیارش را ، محاکمه میکند . او عمل های خود را ، با معیارهای این خدا ، میسنجد، تا درآغاز بفهمد که گناه نامعلوم و نامفهومش چه میباشد ؟ و قتی که ازاین سنجش ، نمیتواند گناهی پیدا کند که تناسب با آن مجازات داشته باشد ، در اینجاست که « معیاری که در بُنش مانند تخم کاشته شده است » ، آغاز بروئیدن میکند . ازآن پس درک « ارج خود » را میکند . **هرچه این احساس ارج خود ، میافزاید ، به اعمال و افکار و گفتارهای خود ، از دید دیگری، نمینگرد. هرعمل وگفته و اندیشه خود را ، ازدید دیگری ، امتحان نمیکند . او خود را ، در کردار و گفتار و اندیشه خود ، « آزمایشگر» میشناسد** . او به روزگار، نمیآید که فقط روزگار را ، که خارج ازاو و بیگانه از اوست، بیازماید . روزگار(زمان و گیتی) ، درخودِ کردار و گفتار و اندیشه خودش ، هست . **هرعمل وهرگفته و هر اندیشه ای که میاندیشد ، یک « آزمایش » برای خود او میشود** . **هیچ قدرتی و دینی و شریعتی و آموزه ای ، عمل و**

اندیشه و گفتاراور امتحان نمیکند ، بلکه خود عمل و گفته و اندیشه او ، « آزمایشگاه خود او میشود » . او دراین آزمایش ها ، ارزش عمل و گفته و اندیشه خود را در کورمالی ، و « در بینش درتاریکی= درجستجو و آزمایش » خودش ، پیدا میکند . چه دریک عمل ، موفق بشود چه ناکام بماند ، چه به هدف برسد چه به هدف نرسد ، هردو ، به شناخت او درارزشها، یاری میدهند . او دراین اعمال و افکار، در غلط بودن و درموفق نشدن ، احساس گناه یا پشیمانی نمیکند ، بلکه درمی یابد که ارزشی که نهاده است ، یا غلطست ، و یا بواسطه « نبود برخی از شرائط » ، به هدف نرسیده است ، یا آنکه « تصادفات پیش بینی ناشدنی » ، اورا از رسیدن به آن ارزش ، به آن خوبی ، باز داشته اند . بدینسان ، ارج به خود میدهد . « **با آزمایش دانستن هرعمل و هر اندیشه و هرگفته** » ، **انسان ، ارج dignity به خود میدهد ، و ارج خودdignity را می یابد** . **با گناه یا ثواب دانستن هرعمل وهراندیشه و هرگفته ، انسان ، دست از ارج خود میکشد ، ارج خود را ، خود، پایمال میکند** . هنگامی ، قدرتی برای او ، ارزش خوب وبد را وضع میکند ، و آن قدرت ، «همه دان و پیشدان » شمرده میشود ، و انسان ، یقین به این همه دانی و پیشدانی آن قدرت دارد ، آنگاه ، عمل ِ ضد آن ارزش ومعیار، احساس پشیمانی و تقصیر و گناه میآورد ، و اونیز خود را سزاوار مجازات شدن میداند . دراینکه هرعملی ، در شرائط گوناگون و با هدفها واغراض پنهانی انسان ، هزاران رنگ میشود ، انطباق دادن آن ، با چند معیار معدود ، کاری فوق العاده دشوارمیگردد و طبعا ، نمیداند چه گناهی کرده است ، و این نامعلوم بودن گناهان ، اورا گرفتار عذاب وجدانی همیشگی میکند . برای نجات یافتن ازاین جهنم سوزان درونی ، اطراف ِ وجدان خود ، دیوارضخیم چین را میکشد ، و ازان پس ، « بدون وجدان » زندگی میکند . اینست که وقتی گرداگرد این وجدان ، دیوار خرفتی نکشیده است ، دراحساس گناه خود ، به فکر فرو میرود ، و هنگامی که خودرا مستحق آن مجازات ندانست ، ناگفته ، درآن همه دانی وپیشدانی

آن خدا ، شک کرده است . **شک کردن ، همیشه با غرّشِ بوق و شیپور وکرنا ، شروع نمیشود . شک کردنهای ژرف و نیرومند ، بی سروصدا ، و بی معرکه گیری نطفه می بندند** . شک ، همیشه از دودلی و نوسان (تاب خوردن میان دواندیشه ، دو نیرو ، دوارزش ، دو تصویر از دوخدا ، دو تصویر ازانسان ، دو گونه خوبی ... است) مایه میگیرد، وکل وجود انسان را تخمیر میکند . شک ، تخم ومایه تخمیر اندیشه است ، نه خودِ اندیشه . بسیاری شکها ، که تخم اندیشه اند ، درهمان تخمی ، سوخته میشوند ، و فقط احساس ناتوانی در زایش اندیشه میآورند. بسیاری ازشک کردنهای ساختگی ، مایه تخمیرکننده نیستند . این دودلی یا « تاب خوردن میان دواندیشه ، دوارزش، یا چند اندیشه و چند ارزش ، که حتما نباید ضد هم دیگرباشند » ، بُن حرکت کردن از « ایمان به اندیشه » میگردند . دوارزش خوب ، که باهم متفاوتند (مانند مهر با داد، یا آزادی و داد ..) ، تنش ها و کشمکش های بحرانی تر، درانسانها و اجتماعات ، ایجاد میکنند ، که دو پدیده خیروشر ، یا خوب وبد . آزادی واندیشه ، بیشتر درهمین گستره تنش میان دوارزش خوب ، که باهم متفاوتند ، میروید ، نه در برگزیدن میان خوب وبد. **درشک کردن ، انسان ، با ارزشی که او ، آزموده شده ومجازات گردیده ، درمیافتد** . ارجی که این ارزش و آزماینده و مجازات دهنده اش دارد ، باید فروریخته شود ، تا « ارج خودش به پا خیزد » . اندیشیدن ازاینجا شروع میشود .
آن رسالتی را که سیمرغ ، به زال یا به هرانسانی میدهد ، درست در زندگی پدرش ، « سام » ، آغاز میشود . **این سام است که در زاده شدن فرزندش زال ، آزموده میشود، و درآزمایش ، رد ورفوزه میشود ، و درفرو افتادن ناگهانی دراین اضطراب و کشاکش وتنش ، خدا و دین حاکم براجتماع خودرا، میآزماید** .
این تجربه دینی سام وزال ، به کلی با « آموزه زرتشت » فرق دارد .

شاهنامه ، گردِ محور« سیمرغ = ایزد بانو»، میچرخد وردپاهای« تجربیات دینی ایرانی » را که « غیرزرتشتی » هستند ، نگاه داشته است

در بندهش ، آشکارا و برجسته میتوان دید که خانواده « سام + زال + رستم » ، دین مزدیسنان (زرتشتی) را نپذیرفتند، و از دید زرتشتیان ، دراثر نپذیرفتن ، « آن را خوارشمردند» (بندهش، بخش 14 پاره 198) . **زال و رستم ، حاضر نشدند درخدمت گشتاسپ و اسفندیارو بهمن ، به جهاد دینی بپردازند** . اگر خانواده سام (گرشاسپ) و زال و رستم که « اصل تاجبخش درایران » بودند ، دین زرتشت را می پذیرفتند ، دین زرتشت در سراسر ایران مستقرمیشد ، و استوار میماند . ولی درست دراثرعدم این پشتیبانی ، حکومت زرتشتی ، درخانواده گشتاسپ با نوه اش بهمن ، به پایان رسید ، و سده ها از صحنه تاریخ درایران ، محو وناپدید شد . این کناره گیری ازپشتیبانی ازگشتاسب، که دین زرتشت را پذیرفته بود ، به علت همان مفهوم « قداست جان » نزد سام و زال و رستم بود . در بندهش ، بخش بیستم ، وارونه تهمت های « دیوپرستی وپری کامگی که دربالا آمد ، دیده میشود که محور جهان بینی خانواده سام وزال ، سروش و اردیبهشت است . درآنجا میآید که « سروش و اردیبهشت ، آفرین به پیوند ایشان کردند » . اردیبهشت (ارتا واهیشت) همان سیمرغ است، و سروش ، دایه یا مامای بینش ازبُن یا فطرت بهمنی انسان است . بخوبی دیده میشود که بحث سیمرغ ، بحث یک مرغ افسانه ای نیست ، بلکه بحث برترین خدای ایرانست . اردیبهشت (اهل فارس اورا ارتا خوشت = ارتای خوشه مینامیدند) خدای همه بُن هاست ، و ارتا فرورد ، خدای همه « برها » است. ارتا واهیشت ، « بُن هستی یا همه جانها» ، و ارتافرود ، « بر هستی یا همه جانها » است، و این دو باهم

سیمرغند (بررسی گستره آن درهمین گفتارخواهد آمد) . **« جان یا زندگی » دردید سیمرغ ، اولویت برهرگونه « ایمانی و اعتقادی » دارد. یا به عبارت عرفان ، « جان وزندگی » ،« فراسوی کفرو دین » ، « فراسوی هرگونه ایمانی » ، و« برتر از هرگونه ایمانی » ویا برتر از« بینش ازهر حقیقتی » هست** .
اینکه عرفان ، « **عشق** » را، فراسو وبرتر ازهرگونه ایمانی (کفرودین) دانست ، چیزی جز همان اندیشه سیمرغی و زال زری و رستمی ، نبود ، چون درفرهنگ سیمرغی ،« **باد= وای به = سیمرغ** » ، که «اصل جان یا زندگی» است ، همزمان با آن ، « اصل عشق یا مهر» هم هست .
فرهنگ ایران با زال زر ، به کردار « فرهنگ فراسوی هرگونه ایمانی » ، استوار گردید . این اندیشه ، یک بحث درونسوی صوفیانه نیست ، بلکه « بنیاد فرهنگ اجتماعی و سیاسی وحکومتی واندیشگی ایران» است . « مهر وجان » ، درفرهنگ سیمرغی (دایه زال زر) ، جفت جداناپذیر ازهمند . **این خودِ سیمرغ است ، که هر«جانی وزندگئی » میباشد** . ازاین رو برای آنها ، رزم، فقط هنگامی روا دیده میشد، که در « دفاع ازجان= زندگی = سیمرغ بطورکلی » باشد . مفهوم آن ها ، ازپیکار، « **رزمان پرهیزی** » بود. این اصل مردمی ، که هرگونه « کین ورزی » را طرد میکند ، **در « دشمن » هم ، جان وزندگی (= سیمرغ) را می بیند. درکافروملحد ومشرک و موحد ... هم جان وزندگی را مقدس میداند** . دشمن نیز همانند دوست ، و همانند من ، جان وخرد دارد . او حتا در«دفاع از جان » ، باید کوشا باشد که جان دشمن را هم تا میتواند ، نیازارد . با چنین اصلی دراندیشیدن، ورطه بسیارژرف وبیم آوری، میان « زرتشتیان » و « سیمرغیان » ، میان « گشتاسپ و اسفندیارو بهمن » و « زال ورستم وفرامرز » دهان بازکرده بود .
« **در رزم ، پرهیز کردن از رزم** » ، به معنای آن بود که آنها فقط « برای نگاهدشتن جانها ازگزند و آزار»، تن به جنگ میدادند، و **هیچگاه جنگ تهاجمی و تازشی ، وجنگ برای**

گسترش یک دین یا عقیده (جهادی) نمیکردند. بویژه ، فرهنگ سیمرغی درگوهرش، بر« ضد خشم و قهر و خشونت و تازش و خونریزی برای تحمیل دین وگسترش ایمان آوری به یک دین » یا به عبارت دیگر بر« ضد جهاد » هست. **آزردن جان را دراین فرهنگ ، نمیتوان مقدس ساخت . خدائی والهی که امر به کشتن بکند ، قداستش را فوری از دست میدهد(او دیگر، خدا نیست)** .

موبدان زرتشتی ، دین سام وزال را در زشت شماری ، « پری کامگی » و « دیو پرستی » میشمردند(بخش شانزدهم بندهش) . ولی برغم این گونه تهمت ها وزشت سازیها ، گوهردین آنها، درهمان روایات بندهش ، فاش و نمودارمیشود . همین زرتشتیان براین باورند که پسر سام ، در هزاره اوشید ماه از مردگان برمیخیزد ، تا ضحاک (خدائی که، میثاق را ، برپایه قربانی خونی مینهد) را بکُشد (بخش هیجدهم بندهش) .

پسرسام ، کسی خواهد بود که ضحاک را ، که اصل و خدای « زدارکامگی = کشتن وتهدید وسختدلی ، برای اولذت آور است » است ، خواهد کُشت . این بهترین گواه برآنست که این خانواده ، **فقط در راستای نگاهداشتن جانها از آزار** ، تن به جنگ و کارزار میداده است . این پیشینه مردمی ، هزاره ها در میان برخی از سپاهیان ایران ، حتا سده ها پس از آمدن اسلام به ایران ، باقی ماند. سربازان و افسران ، که فقط براین اصل، میجنگیدند ، « **یا وگیان، ویاوه** » نامیده میشدند . « **میتراس** » که همان « **ضحاک شاهنامه** » میباشد ، « **بریدن را ، اینهمانی با آفرینندگی » میدهد** . « بریدن » که معنای کُشتن و خونریختن و خشونت را دارد ، برای او « مقدس ومتعالی » ساخته میشد . **او، برغم کُشتن و خونریزی وقساوت ، خونخوار و سختدل و قاتل نیست ، بلکه برعکس ، « آفریننده جهان » ، « آفریننده روشنی وهدایت ونیکی= یا خیر و ثواب » است** . او درکشتن و خونریزی و خشونت ، برترین کارهای مقدس و پاک ، و برترین کارهای خیر را میکند. این اندیشه ، سپس به ارث ، به یهودیت و مسیحیت و اسلام رسید ، و هرکدام آن را بشیوه ای درادیان خود ، تاءویل

وتفسیر و توجیه کردند . **یک مسلمان ، در همه غزوات و کشتارها و ترورهای محمد و همه خلفا یش ، به هیچ روی ، شرارت وخشونت و قساوت وبدی ، نمی بینند** . بلکه **کشتار ِآنها ، خونخواری آنها ، سختدلی آنها ، درهمان حین قتل و خونخواری و سختدلی و کین ورزی و خشونت ، تبدیل به « قداست و بزرگی و پاکی و نیکی و زیبائی » میگردد** .
مسیحیها ، این مفهوم « قربانی خونی» را که در داستان ابراهیم آمده است ، و مشترک میان این ادیانست ، چنین توجیه میکنند که پدرآسمانی (جانشین ابراهیم میشود) ، پسرش عیسی را ، قربانی میکند ، تا همه بشر را ، از گناهی که به پدرآسمانی کرده اند ، نجات بدهد . ولی **محمد ، این سراندیشه را درپدیده ِ « جهاد دینی » میگسترد** . خون ِخود و دیگران را ، برای اعتلای اسلام ، دین الله ریختن و قساوت کردن و کین ورزیدن ، فقط از دید غایتش، که رسیدن به هدایت و روشنی وفرقان باطل ازحق، و خلق نو کردن (خرق = خلق) باشد ، احساس میشود، و مقدس ساخته میشود . **آنچه در روابط عادی انسانی ، « گناه » است ، هنگامی به اراده الله ، انجام داده میشود، گوهرش ، تحول می یابد ، و « عمل مقدس» میگردد** . یک مسلمان درکشتاروخونریزی وشکنجه گری و تهدید و وحشت انگیزی ، به امر الله ، هیچگاه ، احساس گناه یا شرارت یا خشونت نمیکند، بلکه همان کشتارو خونخواری ، بلافاصله تبدیل به « عمل ِمقدس ِ ناب » میشود. **اگرکسی عمل اورا ، کشتاروخشونت و شرارت بداند ، به او و دین او و الله او ، توهین کرده است(سخن رانی پاپ بندیکت ، و جریحه دارشدن احساسات مسلمانان)** . البته همین « بریدن برای روشن کردن ، بریدن برای پاکسازی، بریدن برای نجات جان » ، درگرانیگاه آموزه زرتشت ، درهمان اندیشه « همزاد یا جفتش » ، بطور نهفته هست . نامیده نشدن آن ، دلیل بر « نبودن » آن نیست ، بلکه دلیل بر، از دیده « پنهان بودن » آنست . در قرآن هم ، نامی از سیاست و قدرت و ... برده نمیشود ، ولی درهرعبارتی ازآن ، سیاست وقدرت ، نهفته ودرجست . همانسان نیز زرتشت ، دم از

« بریدن همزاد یا جفت ، ازهمدیگر نمیزنند » وحتا « این جدائی ، درخواب وروءیا پدیدار میگردد » ، ولی راه چاره ای درواقعیت اجتماعی و دینی و سیاسی ، جز « بریدن » نبود . این بود که **درهمان زمان خود زندگی زرتشت ، دین مزدیسنان ، دین کامل عیارِ جهادی شد** .

در داستان سام وزال وسیمرغ درشاهنامه ، ما با « تجربیات بسیار ژرف و متعالی دینی و فلسفی و اجتماعی وسیاسی » درفرهنگ ایران کار داریم ، که درتضاد کامل با « آموزه زرتشت » و سایر « ادیان نوری : یهودیت ، مسحیت ، اسلام » هستند . برای سر به نیست کردن ، یا پوچ و بی ارزش ساختن این تجربیات بزرگ درفرهنگ ایران ، نخست زرتشتیان کوشیده اند که سیمرغ را « مرغ افسانه ای و خیالی » بشمارند .

جنگ و پیکار زرتشتیان، یا به سخنی دقیق تر، جنگ وپیکار اهوره مزدا، خدای زرتشت ، با این زنخدا (ایزد بانو= دیو= دای = دایه = دایتی = دائو= تای) ، که یکی از نامهایش سیمرغ (سین مورو، سئنا) است ، سراسر صحنه اجتماع وتاریخ ایران را هزاره ها انباشته بوده است . محو وحذف کردن این تصادمات و فجایع شدید دینی ، تنها حرفه آخوندهای اسلامی نیست ، بلکه این هنرمتعالی را، ازهمان موبدان زرتشتی، به ارث برده اند، که هزاره ها ، سرگرم آن بوده اند .

برغم پاکسازی حقایق ازتواریخ ، رد پای این تصادمات وفجایع، در آنچه داستان یا اسطوره نامیده میشود (درشاهنامه + بهمن نامه + گرشاسپ نامه + ویس ورامین ...) باقی مانده است .« اسطوره » ، معرب واژه « **ئوسـتـره** » که سبکشده اش ،« اُسـتـره » است ، که به معنای « ئوس + تره = سه نای = سئنا = سیمرغ » است . اسطوره ، خود سیمرغست ، خودِ خدای ایران ، ارتا هست . « واژه نامه های اوستا و متون پهلوی » ، حاوی معانیست که الهیات زرتشتی ، برای آنها ، معین ومشخص ساخته اند ، تا الهیات زرتشتی ،عبارت بندی گردد ، و معانی اصلی را که فرهنگ سیمرغی را فاش و آشکار میسازد ، حذف و تحریف

ومسخ ساخته اند . ازاین رو، مراجعه به این واژه نامه ها ، قبول کردن کل مسخسازیها و تحریفات و جعلیات ، به کردار حقیقت است . آنچه امروزه « علمی » نامیده میشود ، بهره ای از علم ندارد .

بخش یکم ازگفتارسوم
« زال زر یا زرتشت »
بخش دوم این گفتار ، بزودی انتشارمی یابد